\*- صوت 164 ادامه تحدید مفاد البرائه

\*- ما در یک قضیه حملیه داریم که یحرم شرب الخمر ، میرزای نائینی آن را به یک قضیه شرطیه تبدیل کرده است : اذا وجد الخمر فی الخارج فیحرم شربُه ؛ شهید صدر آمدند و پاسخ دادند درست است که در جایی که قید از قیود غیراختیاری باشد حرف شما درست است، مثل زوال شمس که در اختیار ما نیست. اما اگر موضوع از اموری نبود که غیراختیاری باشد، بلکه قیود از قیود اختیاریه باشد نمیتوانیم مطلب شما را بپذیریم.

\*- 2/357 : شهید صدر میگوید : آقای نائینی ببینید اون شرطیه ای که شما درست کردید یک اشکالی داشت، اگر ما این قضیه­ی شرطیه را درست کنیم ما هم میتونیم ملتزم به اهداف شما باشیم یک جوری شرطیه را درست که مشکلی پیش نیاید و بتواند موضوع از قیود تکلیف باشد اونگاه هم هست که ما حرف شما را میزنیم و میگوییم در شبهات موضوعیه اگر شک در قیود تکلیف بود برائت جاری میشود و نیازی به ضابط دوم نیست و همان ضابط شامل موضوع خواهد شد.

چگونه ؟ شهید میگوید شما گفتید اذا وجد خمر فی الخارج، بیرون باید خمر باشد، ما میگوییم : کل ما کانت ماء خمر فلاتشربه ؛ فرق شان این است که شهید صدر کاری به وجود یا عدم وجود خارجی ندارد بلکه حکم را برده روی اتصاف و گفته اگر مایعی متصف به خمریت بود این حرمت دارد. اینکه حالا مایعی متصف به خمریت در خارج وجود داشته باشد یا نداشته باشد ما کاری نداریم. اگر اینطوری گفتیم مشکل حل میشود.

\*- ما گفتیم وقتی میگوییم شبهات موضوعیه ، موضوع در شبهات موضوعیه ما یقابل الحکم، هر آنچیزی که حکم نباشد. مایقابل الحکم چی هستند؟ بهشون اصطلاحا میگوییم اطراف تکلیف یا اطراف حک میگوییم که سه چیز هستند یک قیود تکلیف ، موضوع خارجی که اصطلاحا متعلق المتعلق به اون میگوییم و خود متعلق حکم؛ اینها سه چیز هستند.

میخواهیم حالا تکلیف را مشخص کنیم که در کدامیک از اینها برائت جاری میشود و در کدامیک از اینها اصالة الاشتغال؟

دیروز گفتیم و فان کان شک فی صدور المتعلق مع احراز القیود و الموضوع الخارجی؛ گفتیم شک در امتثال است و تجری اصالة الاشتغال ؛ اینجا میفرماید برائت جاری میشود در متعلق ؛ سئوال اونجا گفتید برائت جاری میشود و اینجا گفتید اشتغال جاری میشود. باید دقت کنید مطلب دو چیز است؛ اونجا که گفتند در متعلق اصالة الاشتغال جاری میشود زمانی است که متعلق از مفاد کان تامه باشد. اینجا که میگویند در متعلق برائت جاری میشود زمانی است که از مفاد کان ناقصه باشد؛

مفاد کان تامه چیست ؟ یعنی اصل وجود یعنی چیزی وجود دارد یا نه ؟ کان زیدٌ یعنی زید وجود دارد؛ درباره ی قیود تکلیف ما فقط از مفاد کان تامه بحث میکنیم، اصلامفاد کان ناقصه را کاری نداریم. مثلاً بلوغ یا هست یا نیست، دیگر بحثی رو کامل بودن او یا شدید بودن او نیست و یا هست یا نیست. پس مفاد کان تامه است. در قیود تکلیف که مفاد کان تامه است برائت جاری میشود. هر وقت شک کردیم بالغ است یا نیست ، برائت جاری میکنیم.

میرویم سراغ موضوع خارجی؛ این موضوع خارجی برای مفاد کان تامه تصور ندارد. چرا تصور ندارد زیرا همین الان گفتیم سواءٌ وجد فی الخارج ام لا ؟ میگوییم بله تصور میشود کرد اما ثمره ای بر آن مترتب نمیشود. اینکه اصلا نیست در خارج چه خاصیتی دارد لذا ما از کان تامه در مورد موضوع خارجی بحث نمیکنیم بلکه از ماء الذی امامی ، این مایعی که در مقابل من قرار گرفته است این کان متصف بالخمریه أم لا ؟ یعنی وقتی گفته میشود کان الماء خمراً این بنحو کان ناقصه است. یعنی از اتصاف بحث میشود. یعنی انگار بگوییم کان الماء المتصف بالخمریه؛

میرویم سراغ متعلق تکلیف ؛ این هم دو حالت دارد :

اونجایی که مفاد کان تامه باشد یعنی از اصل صدور داریم بحث میکنیم مثلا من اصلا یادم نمی­آید که آیا اصلا نماز رو خوندم یا نخواندم. اینجا مفاد کان تامه است. من نمیدانم این صادر شده است یا وجود پیدا کرده است یا نه ؟ میتوانم بگوییک کانت الصلاة یعنی میتوانم بنحو کان تامه بگوییم نماز وجود دارد. اینجا شک در امتثال است و من نمیدانم آیا امر مولا را امتثال کردم یا نه اینجا اصالة الاشتغال جاری میشود.­

اما اگر نه از قبیل مفاد کان ناقصه بود یعنی حکم را میدانم مثلا میدانم نباید دروغ بگوییم و کلامی الان صادر شده و نمیدانم این کلام دروغ هست یا نیست ؟ میتوانم بگویم کان الکلام کذباً یا نمیتوانم بگویم ؟ یعنی میدانم صادر شده ولی نمیدانم متصف به کذبیت است یا نیست ؟ این مفاد کان ناقصه است.

فقط یک اشکال باقی می­ماند که آیا اینکه ما می­گوییم در متعلق التکلیف در صورتی که مفاد کان ناقصه باشد برائت جاری مکنیم در همه موارد اینگونه است یا فقط در شبهات تحریمیه و در شبهات وجوبیه اینطوری نیست؟ اینجا کلام شهید صدر یک گونه ای انگار فرق نمیکند؛ مثلا من نماز خوندم ولی نمدانیم این تام الاجزاء بالشرایط بوده و آیا اینجا برائت جاری میکنیم ؟ اینجا چه میشود. آقایونی میگویند نه اینجا اصالة­الاشتغال است و برائت مذکور فقط در شبهات تحریمیه است. ولی این باید بعدا بررسی شود. کلام شهید در اینجا مجمل است.

\*- 2/358 : تا اینجا اینقدر تلاش کردیم برائت را ثابت کردیم و ثابت کردیم ادله وجوب احتیاط کنار میروند و بی ارزش هستند ولی فکر نکنید استحباب احتیاط را قبول نداریم. شما میخواهید از این روایت وجوب احتیاط را استفاده کردید و ما گفتیم وجوب احتیاط استفاده نمیشد ولی اینکه مستحب است را قبول داریم و اصل استحباب مولوی را می پذیریم. الا انّه که میرزای نائینی گفتند ما همین را هم قبول نداریم یعنی استحباب مولوی را ما نمیتوانیم ثابت کنیم. چرا ؟ میگویند بله ما در مواردی است که مثلا می بینیم در جایی دارند خوانندگی میکنند در خارج از کشور، خب عقل ما حکم میکند که احتیاط کنیم و به این مجالس نرویم نه اینکه برویم و گوش بدهیم تا بعدا برای اثبات بشود مشکل داشته است یعنی ما حُسن احتیاط را عقلا میفهمیم و اون روایات را ارشادی میفهمیم و اصلا ما استحباب مولوی نمیتوانیم استفاده کنیم. اما این استدلال خود را به دو نحو بیان کردند:

یکی : بحث لغوئیت است، زیرا با عقل خود حُسن احتیاط را میفهمیم و اون روایات فقط و فقط دارند به نحو ارشادی به ما توصیه میکنند.

دوم : شما شاید اینجا قاعده ملازمه ادعا کنید، یعنی بگویید ما مگر حکم نداریم که ما حَکَمَ بِهِ العقل ، حکم به الشرع؟ از قضاء تو که میگویی عقلا من این را میفهیم که احتیاط حسن دارد پس ما قاعده ملازمه جاری میکنیم، پس شرعا هم مفهمیم این حسن و این میشود استحباب مولوی.

میرزای نائینی میگوید نه شما ملازمه را هم نمیتوانید استفاده کنید. میرزای میگوید یک وقت هست این درک در سلسله علل حکم قرار دارد و گاهی در سلسله معلول های حکم قرار دارد. اگر در سلسله علل حکم باشد میتوانیم ملازمه را جاری کنیم و از حکم عقلی حکم شرعی بدست می آید اما اگر از سلسله معلول های حکم باشد نمیتوانیم ملازمه را جاری کنیم.

اگر حکم عقل قبل از حکم شرع باشد، مقدم بر حکم شرع باشد ما ازش بدست می آوریم حکم شرع را اما اگر متاخر از حکم شرع باشد دیگر فایده ندارد. اگر ما ابتدا به ساکن چیزی از شریعت نداریم و عقل ما حکم کند احتیاط کن ولو هیچ واقعی عندالله نباشد و اصلا شریعت نیامده، در عین حال عقل ما حکم میکند احتیاط کن اگر این را شما گفتید میشود حکم عقل به احتیاط مقدم بر احکام الهی یعنی قبل از اینکه نوح بیاید عقل شما داشت میگفت احتیاط کنید این خوب است و ما از این میتوانیم ملازمه جاری کنیم و از اون حکم شرعی بدست می آید.

اما اینجا اینجوری نیست، اینجا متاخر از حکم شرعی است. یعنی چی ؟ ببینید احکام واقعی هستند قطعا، الا اینکه نمیدانید این مورد هم از همان موارد است یا نیست ؟ عقل اینجا میگوید احتیاط کن یعنی بعد از اصل وجود اینکه احکام واقعی هستند یعنی بعد از اینکه حکم واقعی بود عقل می آید میگوید مواظب باش حرمت واقعی شاید باشد اینجا شاید وجوب واقعی باشد نکند از دست دهید ! عقل می آید بعد از اینکه ما حکم واقعی را لحاظ کردیم آنگاه می آید میگوید احتیاط کن پس حکم عقل بعد از وجود احکام واقعی شرعی شد و میگویند اینجا قاعده ملازمه جاری نمیشود زیرا قاعده ملازمه در سلسله معلول های قرار میگیرد ، یعنی به تبع وجود حکم شرعی است یعنی اول باید وجود حکم شرعی باشد تا بعد عقل حکم بکند. مثلا شمافرض کنی یک مولایی دارید که هیچوقت دستور نمیدهد زیردستانش بروند از جایی غذایی را تهیه کنند. هیچوقت چنین دستوری نمیدهد و همیشه میگوید در خانه غذا درست کنید و نمیگوید بروید از رستوران غذا بگیرید آیا عقل شما حتی برای یک لحظه هم به شما حکم میکند که احتیاط کن شاید خوب باشد و برو از رستوران غذا بگیرد ؟ نه اصلا حکم نمیکند چون یقین دارید حکم واقعی نمیتوانست باشد. اما اگر مولایی باشد که در اعیاد میگوید از رستوران غذا بگیر. اگر اینطوری باشد که گاهی میشود در یک مناسبت های خاصی اینطوری است. و حالا شما شک میکنید که نکند بخواهد ؟ یعنی از قبل یک سابقه ای دارد که چنین حکمی کرده است. اونجا حکم عقل شما متاخر از سابقه حکم واقعی است.